



پیشنهاد خرید عمومی BIC – سهام

SEMANTIC REALITY 2026 · FOUNDATIONS · 11

صورت حساب ناهار را من پرداخته بودم. سی و پنج یورو. بی درنگ. و با یک نتیجه فوری: هیچ یک از زنانی که آنجا بودند انتظارش را نداشت، اما این تازه آغاز پایان یک دیدار بود.

همان طور که در کنار رود سن قدم می زدیم، مدام این جا و آن جا پرسش هایی برای سنجیدن من مطرح می کردند. دقیقاً می دانستم می خواهند به کجا برسند. و من یکی یکی، دست شان را گرفتم و همان جا بردم شان، بی آنکه هیچ کدام متوجه شود.

از آن ها پرسیدم آیا داستان ناپلئون بناپارت را می دانند که با اسبش بر بلندترین تپه ایستاده بود، تماشا می کرد که چگونه پیروز خواهد شد و درهم شکستن حریفانش را می نگریست. هیچ کدام نتوانستند پاسخ دهند. و با این حال، من فقط مزاحم ایتالیایی ای بودم که از تاریخ فرانسه حرف می زد. هاهاهاها.

سپس لحظه موعود رسید. جلوی یک کافه نشسته بودیم و همه بستنی می خوردیم که سرانجام با تجربه ترین زن رشته سخن را به دست گرفت و نخستین پرسش واقعی را مطرح کرد.

بازی فرفره تمام شده بود. حالا همه دوباره پا بر زمین داشتند. وقت آن رسیده بود که بی نقاب گوش بدهیم و بفهمیم این بازی چگونه به پایان خواهد رسید.

او از طرف همه دوباره سپاسگزاری کرد که دعوت را پذیرفته بودم، اما توضیح داد که سرانجام باید نتیجه دیدارمان را به شوهرانشان گزارش دهند. هرچه باشد، من قلب تپنده BIC COMPANY WORLDWIDE را قرض گرفته بودم، و آن هم فقط با سی و پنج یورو.

Chanel کمی دورتر ایستاده بود و مرا تماشا می کرد. به راستی شگفت زده به نظر می رسید و انگار از خودش می پرسید من واقعاً کیستم. بعدها

اعتراف کرد که هرگز کسی مثل من را ندیده بود.

بانو گفت: «باور دارم که با توجه به توانایی‌های شما، همهٔ مردان ما روی هم یک‌چهارم قابلیت‌های شما را ندارند. و واقعاً باور دارم که شما قادرید دقیقاً همان کاری را بکنید که نوشته‌اید — یعنی برای BIC پیشنهاد خرید عمومی بدهید. اما پرسش من این است: GILLETTENARRATIVE.COM را به چند می‌فروشید؟ و به شما قول می‌دهم که ظرف بیست و چهار ساعت قرارداد را امضا کنیم و پول — یا سهام — را هر جا که بخواهید واریز کنم.» نگاهش کردم و پاسخ دادم: «چرا وب‌سایت مرا می‌خواهید؟»

پاسخش بی‌درنگ آمد. «می‌خواهیم بنرهای NOKIA را درون وب‌سایت APPLE بگذاریم. به اندازهٔ کافی روشن است؟ آقای Frega، شما هیچ تصویری ندارید که برای به دست آوردن سایت شما تا کجا حاضریم پیش برویم. برای ما حیاتی شده است. اگر بخواهیم بی‌آنکه چیزی از دست بدهیم به زندگی ادامه دهیم، ضروری است. درست است که ما سالانه سه میلیارد دلار درآمد داریم، اما سودآوری عملیاتی‌مان همیشه دورقمی بوده است. ما هزینه‌های توزیع برند شرکت‌هایی را که ناچارند مقادیر عظیمی کالا را در سراسر جهان جابه‌جا کنند، نداریم. پویایی سود و زیان ما در قلمرو سه‌رقمی کار می‌کند.»

بعد مکث کرد و گفت: «بی‌آنکه وقت را با گفت‌وگوی بی‌پایان هدر بدهیم، بگذارید پیشنهادی به شما بدهم.»

و داد. از آن پیشنهادهایی داد که هیچ آدم منطقی و عاقلی هرگز ردش نمی‌کند.

اما پاسخ من این بود: «شما می‌توانید کتاب‌های مرا رایگان بخوانید، بی‌آنکه حتی یک دلار بپردازید. اما نمی‌توانید پنجاه و هشت سال شرافت خانوادگی درون GILLETTE را فقط با پول از آن خود کنید. هرچه می‌بینید. هرچه ساخته‌ام. همه‌چیز. فقط یک دلار آمریکا ارزش دارد. و آن دلار را فقط به مادرم می‌دهم، همان‌طور که باید. پسر هرگز مادرش را انکار نمی‌کند. تا ابد پسر او می‌ماند. و هرگز اجازه نمی‌دهد کسی علیه او دست به کارهای بی‌پروا یا ننگین بزند. او فقط پسر اوست.»

پرسیدند آیا می‌توانند مرا تا هتل همراهی کنند. تشکر کردم و گفتم نه. خداحافظی کردم و رفتم.

اما روز هنوز تمام نشده بود. هنوز باید تیم امنیتی‌شان را گم می‌کردم. دیگر نمی‌توانستند بفهمند به کجا می‌روم. پس از سه ساعت در شبکه مترو پاریس، مرا گم کردند. خسته شدند. دست کشیدند.

و من به اتاق مشترکی میان هندی‌ها و برزیلی‌ها برگشتم، پسر خدایی بزرگ‌تر که روزی باید به او بار می‌دادم، درست همان‌طور که پدری سرانجام به بدترین پسرش بار می‌دهد.

Ferdinando